



## رادمردی و جانبداری از حق

### نتیجه‌گیری از داستانهای شاهنامه فردوسی

(۴)

۶ - در شاهنامه ، قهرمانان هم پس از اهانت بمقدسات ملی و انسانی  
شایسته زندگی نیستند :

الف - رستم پس از کشتن اسفندیار:

در آغاز جنگ رستم و اسفندیار، زال بدینگونه فرزند را اندرز میدهد:  
من ایدون شنیدستم از موبدان      زاختر شناسان و هم بخردان  
که هر کس که او خون اسفندیار      بریزد، سر آید و را روزگار

رستم نیز چنین پیکاری را در خور شأن خود نمی‌دانست. او عمری دراز بادشمنان  
ایران جنگیده و به ایران زمین و شهریارانش خدمت کرده بود. چگونه با شاهزاده کیانی  
بجنگد؟ از این روی، در نخستین دیدار، اسفندیار را بدین گونه ستود:

خنک شاه کوچون تودارد پسر      بی‌الا و چهرت بنازد پسر  
خنک شهر ایران که تخت تورا      پرستند و بیدار بخت تو را

و چون اسفندیار بر سر مهر نیامد، برای یادآوری کوششهای گذشته خود در پاسداری  
تاج و تخت ایران گفت:

\* آقای دکتر محمود شفیعی برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۲ از پژوهندگان دانشمند معاصر.

قباد گزین را ز البرز کوه  
من آوردم اسدر میان گروه  
اگر من نرفتی<sup>۱</sup> بمازندران ،  
بگردن بر آورده گرز گران ،  
که کاووس کی را گشودی زبند؟  
که آوردی اورا به تخت بلند؟

اما اسفندیار نه چنان مغرور جوانی و شیفته تخت و تاج بود که باین سخنان واقعی نهد. او می گفت باید بفرمان پدرم گشتاسب تورا در بند کشم و بنزد شاه برم.  
رستم که بند کردن را سزاوار جهان پهلوانی خود و خدمتاتش بدو دمان کیانی نمی دانست گفت:

نبیند کسی بند بر پای من  
نه بگرفت شیر ژبان جای من...  
من از کودکی تا شدستم کهن  
بدینگونه از کس نبردم سخن...  
جز از بند، دیگر ترا دست هست  
بمن بر، تو شاهی و یزدان پرست

اسفندیار نه تنها به سخنان مهر آمیز رستم توجهی نداشت بلکه به اندرز «پشوتن»  
برادر و راهنمای خود هم اعتنائی نکرد که می گفت:

سوار جهان پور دستان سام  
بیازی سر اندر نیارد بدام

سرانجام برخلاف میل رستم و مصلحت کشور، جنگ رستم و اسفندیار در گرفت و چون تیرو شمشیر بر تن اسفندیار روین تن کارگر نبود رستم بچاره جویی سیمرغ تیری از چوب گز برای کور کردن اسفندیار بکار برد:

تهمتن گز اندر کمان راند زود  
بدانسان که سیمرغ فرموده بود<sup>۲</sup>

بدینسان رستم، اسفندیار، شاهزاده دلیر کیانی و روایی دهنده دین بهی را کشت و اگر چه در این پیکار رستم فقط از شرافت و نام و ننگ خود دفاع کرد و نیرنگ گشتاسب و غرور اسفندیار انگیزه جنگ بود معهدا، بآیین جوانمردی پهلوانان شاهنامه، دیگر رستم درخور زندگی نبود:

چو خون خداوند ریزد کسی  
بگیتی درنگش نباشد بسی

بزودی، چنانکه در داستان رستم و «شغاد» آمده است، رستم و برادرش زواره، بحیله شغاد، برادر پدری خود، کنیززاده زال کشته شد:

شغاد آن بنفرین<sup>۳</sup> برگشته بخت  
بکند از بن این خسروانی درخت

سپس بهمن، پسر اسفندیار با رسیدن به پادشاهی و پس از کشته شدن رستم، خاندان زال را برانداخت و زابلستان را ویران ساخت:

همه زابلستان بتساراج داد  
جهان راهمه بدره و تاج داد<sup>۴</sup>

ب - کیخسرو پس از کشتن افراسیاب و شیده:

۱ - در یکی از جنگهای ایران و توران، شیده (پشنگ) پسر افراسیاب بمیدان تاخت و کیخسرو را بچنگ خواست. با وجود مخالفت سرداران ایران که می گفتند:

اگر شاه با شاه جوید نبرد  
چرا باید این لشکر و دارو برد؟  
کیخسرو بآیین دلیری و مردانگی، خود بمیدان شیده شتافت. شیده چون کیخسرو را  
در برابر خود یافت در نگویش او به بیفاره گفت:

اگر مغز بودیت، با خال خویش  
نکردی چنین جنگ را دست پیش  
کیخسرو انگیزه جنگ را خونخواهی پدر خواند و چنین گفت:

منم داغدل، پور آن بی گناه  
سیاوش، که شد کشته بردست شاه  
بر این دشت از اینسان بکین آمدم  
نه از بهر گناه و نگین آمدم  
در نبرد تن بتن شیده کشته شد. پس از کشته شدن او کیخسرو:

به «رهام» گفت: این بد ناهمال  
پسنگ دلاور، مرا بود خحال  
پس از کشتنش مهربانی کنی  
یکسی دخمه خسروانی کنی

۲ - افراسیاب هم پس از جنگهای دراز با پادشاهان پیشدادی و کیانی، کشتن نوذر  
پادشاه پیشدادی و سیاوش شاهزاده کیانی، چند بار از رستم و کیخسرو شکست خورد و  
سرانجام به غاری گریخت و بدست «هوم» زاهدی از نژاد کیقباد گرفتار شد:

ورا بر زمین هوم افکند پست  
چو افکنده شد بازوی او بیست

اگرچه در نخستین بار افراسیاب از دست هوم گریخت لیکن برای بار دوم وی و  
برادر بدنهادش «گرسیوز» گرفتار آمدند.

بینداخت (هوم) آن تا بداده کمند  
سرشهریار (افراسیاب) اندر آمد بیند

افراسیاب با افسون‌گری به کیخسرو گفت: چرا آهنگ کشتن نیای خودداری؟ کیخسرو  
پاسخ داد که تو «اغربرت» برادرت و نوذر شاه و سیاوش داماد خود و پدر مرا چرا بخواری  
و ناجوانمردی کشتی و بر سخن خود افزود:

چو خونریز گردد سر سرفراز  
بتخت کیبی بر، نماند دراز ...

کنون روز باد افرة ایزدی است  
مکافات بدر از یزدان بدی است

ولی از لحاظ شیوه پهلوانی، اصل موضوع فراموش نمیشود که:

نیره که جنگ آورد بنایا  
سرش هست پر کینه و کیمیا

لیکن کیخسرو بزرگترین پادشاه کیانی است و جنگ او با افراسیاب برای خونخواهی  
پدر بود نه کشورستانی و ستیزه جویی چون افراسیاب، بنا بر این چنین قهرمانی نباید  
بسنوشت شوم دچار آید. کيفر او این است که از پادشاهی کناره گیرد.

کیخسرو پس از مرگ کیکاوس روحیه اش تغییر کرد و از پادشاهی بیزاری جست و  
بخدای روی آورد و با خود اندیشید:

روانم نباید که آرد منی      بداندیشد و کیش آهر منی...  
ز من بگسلد فسرۀ ایزدی      گسرایم به کژی و نابخردی

کیخسرو به اندرز زال و گودرز و دیگر سران اشکر اهمیتی نداد، از پادشاهی کناره  
گزید و در کسوه دماوند به غاری رفت و پنهان شد که شرح داستان در حوصله این  
گفتار نگنجد.

## ۷ - ستودن کسانی که با جوانمردی به بیدادی گرفتار شده‌اند:

الف - ایرج :

فریدون پسران خود، سلم و تور و ایرج را بیازمود. ایرج را کاردان و هوشیار یافت،  
تور را خشمگین و سلم را جیون. فریدون برای این آزمایش خود را بگونه اژدهایی در راه  
بر پسران ظاهر کرد :

بیامسد بسان یکی اژدها      که زو شیرگفتی نباید رها ۷

سلم پسر بزرگتر از برابر اژدها گریخت، تور دومین فرزند با اژدها بجنگ در آمد .  
ایرج کهنترین آنان به اژدها گفت: ما فرزندان فریدونیم:

گرت نام شاه آفریدون بگوش      رسیده است، بامابتندی مکوش

چون فریدون از راه باز آمد پسران را بخواست. به سلم گفت:

تو جستی سلامت ز کام نهنگ      بگاه گریزش<sup>۸</sup> نکردی در ننگ

به تور چنین گفت: *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

تو را تور خوانیم مرد دلیر      کجا<sup>۹</sup> ژنده پیل اندر آرد بزیور

و درباره ایرج پسر کهن گفت: *تالی جامع علوم انسانی*

دلیر و جوان و هشیوار بود      بگیتی جز او را نباید ستود

فریدون بر پایه این آزمون کشور را میان سه فرزند بخش کرد و ایران را که بهترین  
قسمت بود به ایرج ارزانی داشت. دو برادر دیگر که از تقسیم راضی نبودند با هم بمشورت  
نشستند که چرا:

سه فرزند بودیم زیبای<sup>۱۰</sup> تخت      یکی کهنتر از ما، به آمد به تخت

سلم و تور برای پدر پیام فرستادند که توبه کوچکترین ما بهترین بخش را سپردی.  
ما با او می‌جنگیم و ایران را بازمی‌ستانیم. ایرج پس از آگاهی به پدر گفت: من با برادرانم  
سر ستیز ندارم. نزد آنان میروم و هر چه بگویند میپذیرم:

دل‌کینه ورشان بدین آورم      سزاوارتر زانکه کین آورم

فریدون نامه‌ای به سلم و تور نوشت و ایرج را نزد آنان فرستاد و توصیه کرد که به برادر کهنتر خود مهربانی کنید. اما رفتار برادران با ایرج از همان بدو ورود نابهنجار بود. ایرج به برادران گفت:

مرا با شما نیست جنگ و نبرد  
 نباید من، هیچ دل رنجه کرد  
 سپارم شما را کلاه و نگین  
 مدارید بامن شما نیز کین

اما تور به مهربانی و خواهش ایرج اعتنایی نکرد خاصه که دیده بود توجه سپاهیان او بایرج بیشتر است. تور در گفتگو کرسی زرین زیر پای خود را با خشم برداشت و:

بزد بر سر خسرو تاجدار  
 از خواست ایرج بجان زینهار

ایرج از تور بجان امان خواست و چنین گفت:

مکش مرمراکت سرانجام کار  
 بگیرد بخون منت روزگار . . .  
 بخون برادر چه ۱۱ بندی کمر؟  
 چه سوزی دل پیر گشته پدر؟

برادران بدآیین و دژخیم‌خوی، ایرج را زینهار ندادند و تور:

بدان نیز زهر آبگون، خنجرش ۱۲  
 همی کرد چاک آن کیانی برش

تور سر ایرج را برای فریدون که چشم‌براه بازگشت او بود فرستاد و:

چنین گفت کاینک سر آن بناز ۱۳  
 که تاج نیاکان بدو گشت باز

ایرج بی‌گناه و به آزمندی برادران کشته شد و جنگ‌های منوچهر با سلم و تور بخونخواهی

نیای خود بود که به کشته شدن آن دو بیدادگر انجامید. دنباله دارد

پروژه گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

۱ - یعنی اگر چون منی نرفتی . ۲ - فرمودن ، دستور دادن . ۳ - بنفرین و بناز ، ترکیب اسم با پیشوند بمعنی وصفی مانند بخرد و بنام . ۴ - از تاراج آنجا بده و تاج به همه بزرگان داد . ۵ - کردن ، ساختن ، یعنی برایش دخمه خسروانی بنا کنید . ۶ - بادافراه ، کیفر و جزا . ۷ - رها بجای رهایی (حذف یا از حاصل مصدر) . ۸ - گریزش اسم مصدر شینی از گریختن . ۹ - کجا بمعنی که (حرف پیوند) . ۱۰ - زیبا ، صفت فاعلی بمعنی زیننده ، برازنده . ۱۱ - چه بمعنی چرا و چگونه ؟ . ۱۲ - خنجرش بدل یا عطف بیان (برای تیر زهر آبگون) . ۱۳ - یکایک بمعنی سرتاسر .